

اثرات متقابل ساختارهای داخلی و بین‌المللی تحقیقی پیرامون علل تجاوز عراق به کویت

□□ نوشته دکتر داریوش اخوان زنجانی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

یکی از تجربه‌های ناشی از جنگ سرد که می‌توانست و می‌بایست برای قدرتهای متوسط آموزنده باشد، این بود که کارکرد ساختار بین‌الملل به گونه‌ایست که وضع موجود حفظ شود. جنگ ایران و عراق نمونه بارزی در این زمینه بود. در این جنگ قدرت نسبی بازیگران به نحوی تنظیم می‌شد که هیچ‌یک توان دستیابی به پیروزی قاطع نداشته باشد. با این وجود، عراق با چشم‌پوشی از نیم قرن تجربه سیاست بین‌الملل، در سال ۱۹۹۰ به کویت تجاوز کرد و برخلاف اصول حقوق بین‌الملل و قوانین عرف جهانی، کشور کویت را اشغال و آن سرزمین را به خاک خود ملحق ساخت.

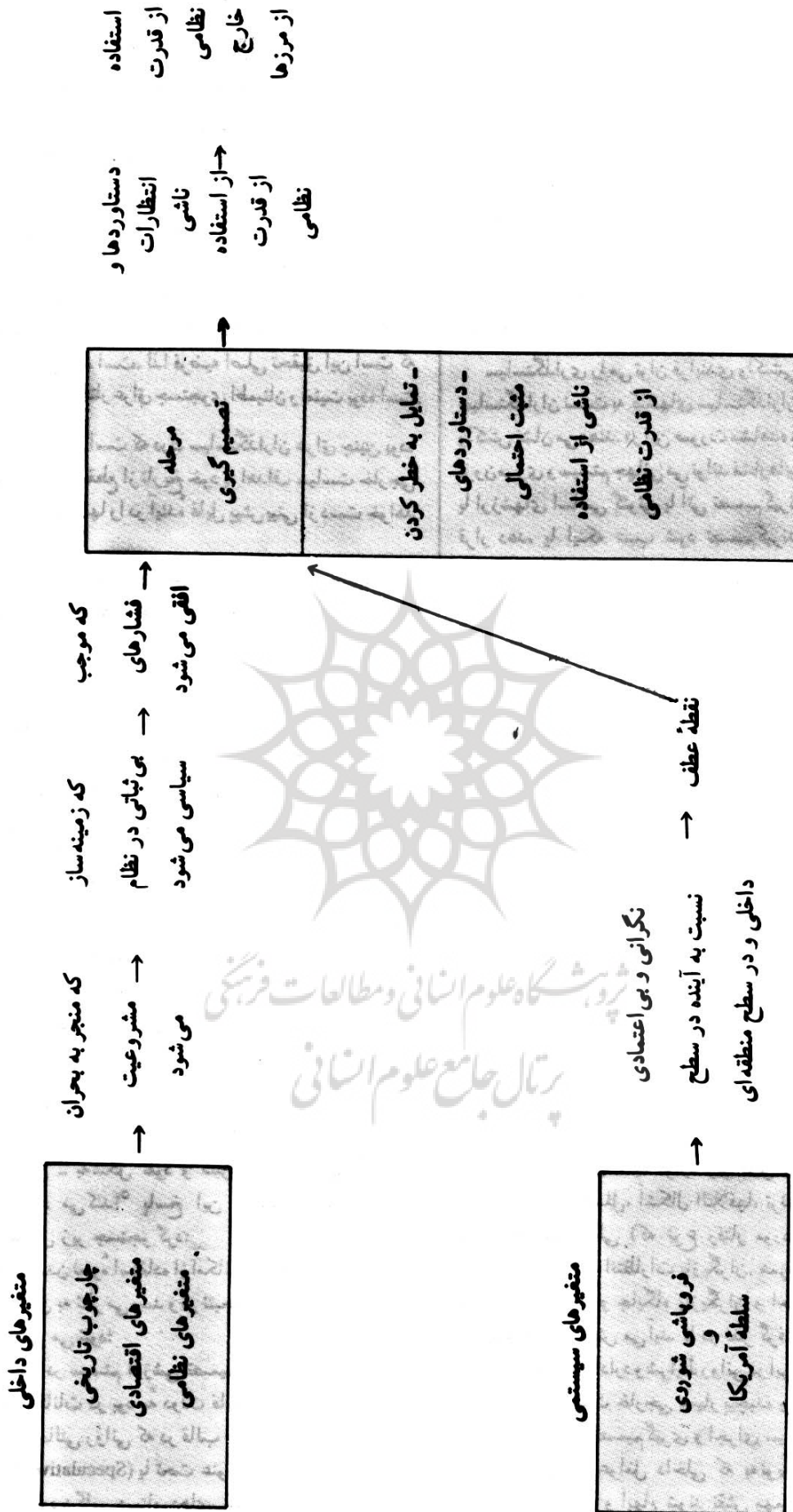
با در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاست بین‌الملل، پرسشی که ناگزیر به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا این حمله انجام گرفته و چه عواملی در تصمیم به تجاوز دخیل بوده است؟ به عبارت دیگر، پرسش اصلی این است که رفتار عراق را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ تاکنون توضیحاتی در دو دسته کلی در این باره ارائه شده است. برطبق توضیحات دسته اول که با عنوان نظریه توطئه شناخته شده است، آمریکا مشوق تجاوز عراق به کویت تلقی می‌گردد. از این دیدگاه، دولت عراق در دامی که ایالات متحده گسترده بوده افتاده است. در این صورت، اهداف آمریکا را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- ۱- ناپودی توان هسته‌ای عراق؛
- ۲- برقراری مجدد موازنه قدرت در خلیج فارس از راه ناپودی توان نظامی عراق و همچنین ویران کردن زیربنای غیرنظامی عراق که در خدمت ماشین نظامی آن کشور قرار داشت؛
- ۳- سرکوب صدام حسین به عنوان رهبر بالقوه جهان عرب؛
- ۴- آماده ساختن زمینه‌های سیاسی، نظامی و روانی برای حضور نظامی مستقیم و گسترده آمریکا در منطقه به منظور اعمال کنترل مستقیم بر منابع نفت خلیج فارس.^۱

اما همان گونه که ریچارد فالک (Richard Folk) عنوان می‌کند، صحت یا سقم این نظریه زمانی قابل تأیید است که پژوهشگران دسترسی لازم به اسناد و مدارک دولتی پیدا کرده باشند.^۲ لذا نظریه فوق در این تحقیق مورد بررسی نخواهد گرفت. در دسته دوم از توضیحات، برعکس واحدی انگشت گذاشته می‌شود یعنی رابطه علی بین جنگ ایران و عراق و تجاوز عراق به کویت برقرار می‌گردد. بدین ترتیب، تحلیل انتخاب شده در سطح خرد است. در این نظریه استدلال می‌شود که شرایط داخلی عراق ناشی از جنگ با ایران منجر به تجاوز به کویت شده است و تأکید بر سیستم سیاسی عراق و فرآیند تصمیم‌گیری در نظام حکومتی آن کشور می‌باشد. نظریه بالا تا اندازه‌ای با واقعیت منطبق است اما اگر موضوع از زاویه عراق نگریسته شود، دیدگاه سیاستگذاران عراقی در مجموعه متغیرها، یعنی متغیرهای درونی و بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرده است.

با توجه به اینکه موضوع از دیدگاه عراق بررسی می‌شود، درک تصمیم‌گیرندگان عراقی از اهمیت و وزن متغیرهای مختلف (که صریحاً بیان داشته‌اند یا از رفتارشان استنباط شده) نقشی محوری در تحلیل ایفا می‌کند. لذا منطبق با ادراکات فوق تحقیق حاضر به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول عوامل داخلی عراق مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در بخش دوم تحلیلی پیرامون اثرات متغیرهای بین‌المللی (سیستمی) بر رفتار عراق ارائه خواهد گردید. در هر دو بخش، اثرات مجموعه متغیرها بر تصمیم‌نهایی در یک چارچوب نظری مطالعه می‌شود و به مکانیزم تصمیم‌گیری و برون‌داد سیستم در یک بخش نهایی پرداخته خواهد شد.

نشان دادن رابطه علی بین متغیرها، جهت اثرگذاری، و مکانیزم اثرگذاری، سه محور این تحقیق را تشکیل می‌دهد. چارچوب نظری با الگوی رفتاری زیر مشخص می‌شود:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

چارچوب نظری و فرضیه

بر اساس الگوی رفتاری یادشده، چارچوب نظری تحقیق را می‌توان به شکل زیر بیان کرد: اگر متغیرهای داخلی و سیستمی، متغیرهای مستقل فرضیه را تشکیل دهند، بی‌ثباتی نقش متغیر وابسته را بازی می‌کند. با در نظر گرفتن سرشت حکومت در عراق، ثبات (به معنای بقاء) از طریق تعادل و انطباق بر پایه برون دادهای مثبت سیستم به دست نمی‌آمده، بلکه از راه عدم تعادل، عدم تحول و تسلط تأمین می‌شده است. لذا فرضیه اصلی تحقیق این است که عامل تعیین کننده در رفتار عراق جستجوی اطمینان و امنیت بوده است.

فرضیه مکمل نیز این است که درک سیاستگذاران عراق چنین بوده که اگر عراق در این مقطع از تاریخ خود به اهداف سیاست خارجی نرسد، امکان تحقق آنها را در آینده قابل پیش بینی از دست خواهد داد.

پیش از بررسی موضوع، تعریف دو مفهوم اساسی، یعنی «فشارهای افقی» و «نقطه عطف» لازم به نظر می‌رسد.

«فشارهای افقی»: چوکر و نورت^۳ برای تبیین مناقشات بین‌المللی نظریه «فشارهای افقی» را ارائه کرده‌اند. در مقاله حاضر این نظریه مورد استفاده قرار خواهد گرفت. گزاره اصلی این است که افزایش نیازها و انتظارات همراه با عدم رشد یا رشد ناکافی در منابع، ناهماهنگی‌ها و لذا فشارهایی ایجاد می‌کند که موجب رقابتهای بین‌المللی و در برخی موارد مناقشات بین‌المللی می‌شود. فرض می‌شود که هرچه فشارهای داخلی بیشتر باشد احتمال گسترش اقدامات ملی به فراسوی مرزها بیشتر است.^۴ فرض دوم این است که هدف اقدامات سیاستگذاران محدود کردن شکاف اساسی در جامعه، یعنی فاصله منابع مورد نیاز و منابع موجود است. بنابراین دو متغیر اساسی عبارت است از وجود امکانات و انتظار افزایش امکانات در مقایسه با نیازها در زمان معینی در آینده.

بررسی که مطرح می‌شود این است که چرا، درجه مرحله‌ای، و از طریق چه مکانیزم‌هایی شرایط فوق تمایل به فراتر رفتن از مرزهای حقوقی - به شکل نفوذ و کنترل بر سرزمینها یا مردم دیگر - را ایجاد می‌کند؟^۵ پاسخ این پرسش را می‌توان در ترکیبی از عوامل زیر جستجو کرد:

۱- نهادینه شدن نحوه استفاده از امکانات تا اندازه‌ای که تحول در آنها غیرممکن به نظر می‌رسد و در نتیجه برای تصمیم‌گیرندگان يك پارامتر تلقی می‌شود؛

۲- اولویتها در سیستم ارزشی تصمیم‌گیرندگان که با بررسی نحوه توزیع امکانات در بوجه دولت قابل اندازه‌گیری است؛

۳- سیطره حالتی روانی که در قالب «روانشناسی سفته بازی» (Speculative Psychology) یا تحت عنوان «بی‌باکی» قابل تبیین است. از این دیدگاه، دستاوردهای کوتاه‌مدت، نسبت به

دستاوردهای بلندمدت ناشی از سرمایه‌گذاری و آینده‌نگری مرجع است، مضافاً اینکه تمایل زیادی به خطر کردن و استفاده از زور وجود دارد؛

۴- انعطاف‌ناپذیری در تصمیم‌گیری ناشی از عوامل ۱ تا ۳. در این صورت، خود فرآیند تصمیم‌گیری می‌تواند نقش يك متغیر مستقل را بازی کند؛

۵- وجود پویایی برون مرزی که می‌تواند از طریق مکانیزمهای زیر عمل کند:

سیاستگذاری را می‌توان فرآیندی واکنشی تلقی نمود که در آن سیاستگذاران نسبت به کنشهای سیاستگذاران برون مرزی از خود واکنش نشان می‌دهند. در این صورت مشاهده می‌شود که فشارهای برون مرزی و سیستم جهانی می‌تواند فشارهای افقی را تشدید کند، یا ارزشهای اساسی کنونی یا آتی تصمیم‌گیرندگان را مورد تهدید قرار دهد، یا اینکه سبب شود تصمیم‌گیرندگان توانمندی‌های فعلی خود را با توانمندی‌های رقبای اصلی یا با نیازهای بالقوه خود درآینده مقایسه کنند.

نقطه عطف: چارلز دوران در کتاب خود تحت عنوان «سیستمها در بحران»^۶ علل جنگ و بی‌ثباتی را ناشی از بروز دگرگونی در قدرت نسبی بازیگران عمده بین‌المللی می‌داند. تحول قدرت نسبی بازیگران موجب تغییراتی در ساختار سیستم بین‌المللی می‌شود که به نوبه خود زمینه‌های مساعد یا محدودیت‌هایی برای بازیگران فراهم می‌کند و بدین وسیله رفتار آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «نقطه عطف»، مفهوم محوری در نظریه فوق به حساب می‌آید. در «نقطه عطف»، سیاستگذاران متوجه می‌شوند که يك تحول تاریخی در شرف وقوع است. در این مرحله، مفروضاتی که زیربنای رفتارهاست دیگر کاربرد نمی‌یابد، انتظارات راجع به ساختار نظام بین‌الملل و نتایج سیاست خارجی ناگهان اشتباه از آب درمی‌آید، و قواعدی که به رفتار بازیگران شکل می‌داده دیگر اعتبار گذشته را ندارد. به عبارت دیگر، در این مرحله از تکامل نظام بین‌الملل، بازیگران گرفتار سرگردانی و بی‌اطمینانی نسبت به آینده می‌شوند.

بی‌اطمینانی نسبت به موارد زیر قابل مشاهده خواهد بود: ساختار نظام بین‌الملل، اشکال ائتلافها، ترتیبات امنیتی گذشته، هنجارهای بین‌المللی (که نوع رفتار مورد قبول را مشخص می‌سازد) و بالاخره انتظارات بازیگران. همزمان، بی‌اطمینانی در مورد قدرت، نقش و جایگاه بازیگران و احتمال تحقق اهداف سیاست خارجی پیش می‌آید. با در نظر گرفتن میزان ابهامی که نسبت به آینده وجود دارد و شرایط روانی در این مرحله، ارزیابی‌ها و محاسبات در سیاست خارجی بسیار پیچیده و بغرنج می‌شود و لذا زمینه اشتباهات در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی فراهم می‌گردد. همزمان، عوامل داخلی که به نوبه خود ممکن است موجب بی‌اطمینانی و ابهام شوند نقش مهمتری در شکل‌گیری

است که تکریتی‌ها از طریق حزب بعث برعراق حکومت می‌کنند. در سایه شرایط فوق، استفاده از قدرت نظامی نقشی محوری در نظام سیاسی عراق بازی می‌کند. با توجه به اینکه وفاداری‌ها جنبه قبیله‌ای، قومی یا خانوادگی دارد، امنیت نیز در درون همین ساختارها جستجو می‌شود. در این رابطه، به نظر می‌رسد که يك نوع قرارداد اجتماعی - قبیله‌ای شکل گرفته است که در آن رهبر نهادهای اقتصادی را برآورده می‌کند، و دریافت‌کنندگان امکانات مادی از رهبری پیروی و از او حمایت می‌کنند.^۷ نتیجه، پیدایش سیستم طرفداری از خویشاوندان و دستگاهی است که در آن دولت نقشی کانالی را بازی می‌کند که از طریق آن امتیازات به شکل قراردادهای اقتصادی به پیروان رهبر انتقال داده می‌شود.

صدام حسین در مرکز چنین سیستمی قرار دارد. به عبارت دیگر، پایه‌های قدرت او عبارتند از: نخبگانی محدود که بر جامعه حکومت می‌کنند، امتیازات مالی گسترده، سیستم طرفداری از خویشاوندان و نهایتاً مرگ برای اشخاص مستقل یا پیمان شکن. بدین ترتیب، نظام سیاسی عراق را می‌توان به شکل زیر ترسیم نمود:

- رهبری شخصی صدام حسین؛

- وفاداری عده محدودی در حزب بعث و طایفه تکریتی؛

- سیستم قیمومت و امتیازات که موجب پیدایش و شکل‌گیری يك بورژوازی ملی می‌شود.

شرط لازم برای کارکرد باثبات سیستم فوق، افزایش امکانات اقتصادی است که ابزارهای مالی و نظامی مورد نیاز را برای دستگاه حکومتی فراهم سازد.

امکانات و افزایش آنها باید در رابطه با نیازها مورد بررسی قرار گیرد. در سه دهه اخیر کشور عراق با جابجائی جمعیت و مهاجرت‌های داخلی گسترده روبرو بوده است. در سال ۱۹۶۵، چهار و چهار درصد جمعیت عراق در شهرها زندگی می‌کردند، در حالی که این رقم برای سال ۱۹۷۷ شصت و چهار درصد و برای سال ۱۹۸۰ هفتاد درصد بوده است.^۸ در دهه هفتاد، رشد سریع صنعت همراه با افزایش درآمدهای نفتی موجب رشد متوسط ۲۷/۹ درصد گردید که برابر بود با افزایش درآمد سرانه در سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۰ (۲۴ درصد).^۹

افزایش درآمدهای نفتی، گسترش سریع فعالیتهای دولتی را امکان‌پذیر ساخت. شرایط فوق موجب تحکیم و تثبیت سیستم قراردادی شد که به نوبه خود گسترش بورژوازی ملی را به دنبال آورد و بدین وسیله زمینه همگرایی ملی با ساختار جدید فراهم گردید. همزمان، افزایش درآمد نفت امکانات لازم برای سرکوب مخالفان داخلی - سیاسی یا قومی - را پدید آورد. به عبارت دیگر، افزایش درآمد نفت زمینه‌ساز رشد و ثبات از طریق گسترش بورژوازی ملی و ارضاء نیازها و انتظارات طبقه جدید شد. بدین سان، دولت یعنی می‌توانست همزمان رشد اقتصادی را تأمین و قدرت نظامی خود را افزایش دهد.

در پی تجاوز عراق به ایران، يك عامل ایجاد کننده بی‌ثباتی وارد

رفتار دولتها بازی می‌کنند. در نقطه عطف، احتمال بروز جنگ ناشی از محاسبات نادرست یا ناشی از تلاش برای بازیابی جایگاه از دست‌رفته در نظام بین‌الملل، وجود دارد و درجه آن هم افزایش می‌یابد.

متغیرهای داخلی عراق

شرایطی تاریخی که منجر به پیدایش کشور عراق شده، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری دولت، سیاست داخلی و خارجی عراق بازی کرده است. عراق کشوری ساختگی است که امپراتوری بریتانیا مبدع آن بوده است. این کشور با پیوند دادن سه ایالت کردنشین، شیعه‌نشین و سنی‌نشین امپراتوری عثمانی به یکدیگر برپا شده و منبع مشترکی که برای مردم آن هویتی یکدست فراهم کند وجود ندارد. بنابراین وفاداری‌ها نسبت به قبیله، قوم یا خانواده همچنان پابرجاست. در سطحی دیگر، ملت‌گرایی کردها و اعتقادات شیعیان و سنی‌ها منبعی برای مشروعیت تلقی می‌شود. از این گذشته، نظام حکومتی ابداعی امپراتوری انگلستان مبتنی بر تسلط سنی‌ها، شکافها و تنشهای اجتماعی - سیاسی را دوچندان نموده و در نتیجه ساختار جمعیتی عراق اساساً بحران‌زاست. عوامل فوق در عمل نیروی گریز از مرکز قدرتمندی را ایجاد کرده است که مسئله کشورسازی و مشروعیت حکومتها در عراق را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

پرسشی که مطرح می‌شود این است که اقدامات حزب بعث برای حل مشکلات یاد شده چه بوده، با چه موانعی روبرو گردیده و علل و انگیزه‌های رفتار عجیب عراق نسبت به کویت در اوایل دهه نود چه بوده است.

کشورسازی را می‌توان يك روند ایجاد تحول در فرآیندها تلقی کرد. برای عراق این روند عبارت بود از گذار از هویت‌های منطقه‌ای، قومی و مذهبی به هویتی یکپارچه و ملی. شرط لازم برای موفقیت چنین فرآیندی، اصلاح و بازسازی جامعه است که از طریق ایجاد تحول در ساختارهای اجتماعی، و استفاده از يك ایدئولوژی فراگیر متناسب و هماهنگ با ساختارهای جدید انجام می‌گیرد. صنعتی شدن و شهرنشینی از راه ایجاد يك طبقه متوسط، ساختارهای جدیدی را شکل می‌دهد که بر مبنای آن دولت باثبات قابل تأسیس است. طبقه متوسط با منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراگیر می‌تواند همه گرایشهای مذهبی، قومی و ملی را دربرگیرد و بدین وسیله اتحاد و یکپارچگی لازم را فراهم آورد.

مسئله مشروعیت نیز در جای خود سخت با مسئله کشورسازی درهم آمیخته است. از سال ۱۹۶۸ به بعد یکی از مشکلات اساسی حزب بعث محدود بودن پایه‌های اجتماعی حزب در جامعه بوده که با اقدامات سیاسی و امنیتی صدام حسین محدودتر نیز شده است. با توجه به رابطه نزدیکی که بین حزب بعث و اقلیت سنی - و در درون آن، گروه تکریتی‌ها - وجود دارد، آنچه در عمل پیش آمده این

موفقیت یا عدم موفقیت سیاستهای دولت مستقیماً در توان رهبری صدام حسین منعکس می‌گردید.

در میان فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، نارضایتی گروه تکریتی‌ها از مهمترین عوامل به شمار می‌رفت. این گروه پایه و اساس قدرت صدام حسین و حزب بعث را تشکیل می‌دادند، اما به علت اصلاحات ایدئولوژیک پیشنهاد شده در زمان جنگ، جایگاه تکریتی‌ها در جامعه رو به ضعف نهاد و همین امر به نوبه خود موجب سستی حمایت آنها از صدام حسین و حزب بعث گردید.

گسترش نظامی‌گری

حکومت‌های عراق پیوسته در سطح داخلی و خارجی شدیداً دچار احساس عدم امنیت بوده‌اند؛ در نتیجه، نیروهای نظامی در مقایسه با نهادهای غیرنظامی بسیار توسعه یافته‌اند و عامل اصل ثبات داخلی و امنیت خارجی تلقی می‌شوند.

نیروهای مسلح نه تنها در سطح داخلی وسیله سرکوبی اقلیتها و مخالفان سیاسی هستند، بلکه ابزار ماجراجویی‌های خارجی به شمار می‌روند که حکومت از طریق آن خود را محافظ کشور معرفی می‌کند و بدین‌سان در پی کسب مشروعیتی در داخل برمی‌آید.

از نظر امنیت ملی، قدرت نظامی امنیت لازم را برای رژیم فراهم کرد که به دلیل داشتن ایدئولوژی رادیکال در سطح منطقه منزوی شده بود. با پیروزی انقلاب در ایران، نیروهای نظامی عراق وسیله سد کردن راه انقلاب ایران و گسترش آن، و در سطح گسترده تر وسیله تأمین وحدت اعراب - که از جمله اهداف کلیدی حزب بعث عنوان می‌شود - و رهبری عراق در جهان عرب تلقی گردیدند.

پیش از تجاوز نظامی به ایران، هزینه نیروهای مسلح عراق ۱۵ تا ۲۰ درصد درآمد ناخالص ملی را تشکیل می‌داد، اما این رقم در سال ۱۹۸۲ به پنجاه درصد رسید.^{۱۵} بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵، ده درصد کل سلاح‌های معامله شده در بازارهای جهان (معادل ۲۴ میلیارد دلار) توسط عراق خریداری شده بود و در سال ۱۹۸۷ عراق به تنهایی بزرگترین بازار اسلحه جهان را تشکیل می‌داد.^{۱۶}

بدین ترتیب در پایان جنگ با ایران، عراق ارتش و زرادخانه‌ای نیرومند در اختیار داشت، در حالی که اقتصادش با ورشکستگی روبرو و بخش‌هایی از کشور ویران شده بود. با این وجود، پس از برقراری آتش‌بس با ایران، سیاست تسلیح و خرید و تولید جنگ‌افزارهای گوناگون در سطح گسترده ادامه یافت. اصلاحات ۸۸-۱۹۸۷ نیز عمدتاً به منظور فراهم نمودن منابع مالی برای تسلیح و تجهیز نظامی کشور صورت گرفت.

لازم به یادآوری است که ترکیب اجتماعی نیروهای مسلح عراق، منعکس‌کننده جامعه عراق و توسعه آن است. اکثر فرماندهان سنی‌مذهب و از لحاظ اجتماعی از رده‌های پائین‌تر

سیستم سیاسی عراق گردید: جنگ امکانات دولت را بلعید. در سال ۱۹۸۱ درآمد نفتی ۲۴ درصد درآمد ناخالص ملی را تشکیل می‌داد (۱۰ میلیارد دلار در مقایسه با ۲۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹). همزمان، تولیدات کشاورزی شدیداً کاهش پیدا کرد و در سال ۱۹۸۸ اقتصاد عراق در معرض ورشکستگی بود.

از سوی دیگر، مهاجرت انبوه از روستا به شهر - بویژه از منطقه جنوب که بیشتر درگیر جنگ با ایران بود - فرآیند شهرنشینی را که پیشتر آغاز شده بود شدت بخشید و زمینه را برای بحرانهای گسترده اقتصادی و اجتماعی فراهم کرد.^{۱۷} اقدامات دولت در زمینه‌های بهداشت، مسکن و آموزش پاسخگوی نیازها نبود. رشد سریع جمعیت نیز این مشکلات را تشدید می‌کرد. طبق سرشماری سال ۱۹۸۷، نرخ رشد جمعیت ۳/۱ درصد در سال بود و ۵۷ درصد جمعیت را افراد زیر بیست سال تشکیل می‌دادند.

با پایان یافتن جنگ، بورژوازی خواستار مشارکت سیاسی بود و ملت پس از تحمل شرایط دشوار جنگ هشت ساله انتظار زندگی بهتری داشت. تبلیغات و ادعاهای صدام حسین در مورد پیروزی و نتایج آن، آرزوها و امیدها را دوچندان کرده بود.^{۱۱} به عبارت دیگر، عراقی‌ها انتظار پایان نظامی‌گری، بازسازی اقتصادی و آزادسازی فضای سیاسی داشتند (امری که فی‌نفسه بیانگر بی‌ثباتی در سیستم سیاسی عراق است). در پاسخ به این فشارها و در جهت فراهم آوردن امکانات مالی برای بازسازی (که شامل بازسازی قدرت نظامی نیز بود) فرآیند آشتی با مخالفان حکومت از سر گرفته شد و اصلاحات آغاز گردید. خصوصی‌سازی، آزادسازی اقتصادی (۸۸-۱۹۸۷)، دموکراسی سیاسی (فرمان ۱۹۸۶ که اجرای آن تا سال ۱۹۸۹ به تأخیر افتاد)، آزادی رسانه‌ها و تنظیم قانون اساسی جدید (۱۹۸۹) از جمله اصلاحات موردنظر بود، اما این اصلاحات هرگز به طور جدی به مرحله اجرا نرسید و برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، پس از ترك مخاصمه با ایران، دولت عراق مصممانه سیاست تسلیح مجدد و توسعه صنایع نظامی (برای مصرف داخلی و صادرات) را در پیش گرفت.^{۱۲} به عبارت دیگر، حکومت عراق در انتخاب نظامی‌گری بیشتر یار شد و توسعه اقتصادی، راه نخست را در اولویت قرار داد. در نتیجه، خصوصی‌سازی و تقویت بازار آزاد، در کنار گسترش فعالیت‌های نظامی، موجب افزایش تورم و نارضایتی عمومی گردید.^{۱۳} و در سپتامبر ۱۹۸۸ گزارش‌هایی در مورد چنددستگی و بروز مخالفت در ارتش عراق منتشر شد.^{۱۴}

مشروعیت، حتی در محدوده دارودسته تکریتی‌ها و بورژوازی ملی وابسته به رژیم، منوط به کسب موفقیت اقتصادی و افزایش امکانات مادی بود و بیشترین فشارها نیز از همین گروه‌ها به رژیم وارد می‌شد. گفتنی است که با وجود اجرای سیاست آزادسازی و ایجاد تحولات بنیادی در ساختار اقتصادی، نظام سیاسی همچنان ویژگی‌های پیشین خود را حفظ کرده بود: قدرت تصمیم‌گیری مانند گذشته منحصراً در دست صدام حسین قرار داشت و جنگ با ایران موجب تمرکز بیشتر قدرت سیاسی نیز شده بود. در نتیجه،

در سطح منطقه‌ای، رهبری ایدئولوژیک و سیاسی عراق در جهان عرب تا اندازه زیادی به اقتصاد عراق به عنوان يك الكوی توسعه اقتصادی بستگی پیدا می‌کرد. در این مورد یادآوری می‌شود که صدام حسین در سال ۱۹۷۶ اعلام کرده بود: «این نکته را باید پیوسته در ذهن داشته باشیم که تجربیاتی که در این کشور به دست می‌آید به عراق محدود نمی‌شود، بلکه به تمام ملت عرب تعلق دارد».^{۲۰}

در سطح اقتصاد جهانی، شرکای عمده عراق از اعطای اعتبار به يك اقتصاد درحال ورشکستگی خودداری می‌کردند. طارق عزیز در مورد وخامت اوضاع اقتصادی کشورش و اختلافات مالی و نفتی عراق و کویت می‌گوید: «عراق دیگر نمی‌توانست هزینه واردات خود را بپردازد... این يك جنگ واقعی و هدف آن تحمیل گرسنگی بر ما بود».^{۲۱}

این نکته قابل بحث است که آیا شرایط دشوار عراق ناشی از سیاستهای حکومت یعنی (جنگ افروزی، نظامی‌گری، فساد اقتصادی، خویشاوندگرایی) بوده یا آن گونه که طارق عزیز ادعا می‌کند معلول يك جنگ اقتصادی تحمیلی. در هر صورت، نتیجه آن پیدایش يك سلسله فشارهای اقتصادی، اجتماعی، و نهایتاً سیاسی بود که بقای نظام سیاسی عراق را تهدید می‌کرد. بی‌دلیل نبود که صدام حسین هشدار می‌داد: «عراق این ضرب‌المثل را فراموش نمی‌کند که بریدن گردنها بهتر است تا از دست دادن امکان معاش».^{۲۲} بدین ترتیب او نوع تهدید و همچنین شدت واکنش عراق را مشخص می‌کرد، فقط صاحب آن گردن هنوز رسماً اعلام نشده بود.

متغیرهای سیستمی

الف- افول اتحاد شوروی: در تحلیلهایی که پیرامون علل تجاوز عراق به کویت انجام می‌گیرد اکثر چنین فرض یا استدلال می‌شود که محاسبات دولت عراق بر مبنای شرایط زمان جنگ سرد صورت پذیرفته و تصور عراق بر این بوده که شرایط فوق کماکان نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی بازی می‌کند. آندره فونتن در این مورد می‌نویسد: «صدام حسین متوجه نشده بود که دنیا دگرگون شده است...»^{۲۳} لکن شواهد به خوبی نشان می‌دهد که حکومت عراق از تحولات شوروی و بلوک شرق کاملاً آگاه بوده و نتایج آن را به خوبی ارزیابی می‌کرده است. می‌توان از این فراتر رفت و ادعا کرد تحولات در شرف وقوع در ساختار نظام بین‌الملل از مهمترین عوامل شکل‌دهنده به رفتار عراق در سطح منطقه بوده است.

اثرات و نتایج عمده فروپاشی شوروی برای عراق عبارت بود از احساس شدید عدم امنیت و نگرانی از آینده حکومت در عراق، و نیز افزایش احتمال تحقق نیافتن اهداف اساسی سیاست خارجی عراق در منطقه خلیج فارس و نسبت به اسرائیل و کشورهای عرب. در سطح داخلی نیز فرآیند فروپاشی شوروی ضربه سنگینی بر

طبقه متوسط هستند و دلیل ورودشان به ارتش پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بوده است. در نتیجه، يك اقتصاد سالم و روبه‌رشد شرط لازم برای ادامه حیات ارتش نیرومند، باثبات و مطیع تلقی می‌شود. اما فشارهای اقتصادی و سیاسی برون‌مرزی، همراه با محدودیتهای اقتصادی داخلی ثبات و آرامش نیروهای مسلح را به خطر انداخت.

اقتصاد عراق

در آغاز جنگ با ایران، ذخایر ارزی عراق معادل ۳۵ میلیارد دلار برآورد می‌شد، نرخ رشد سالیانه اقتصاد ۲۷ درصد بود و درآمد حاصل از صدور نفت ۲۶ میلیارد دلار یا ۶۶ درصد درآمد ناخالص ملی را تشکیل می‌داد. طی سالهای پیش از آن، به علت افزایش درآمد نفتی، اجرای سیاستی با اهداف دوگانه، یعنی تأمین رشد اقتصادی و رفاه از يك سو و توسعه نیروهای مسلح از سوی دیگر امکان‌پذیر گردیده بود.

در نخستین سالهای جنگ اجرای طرحهای توسعه اقتصادی بلندپروازانه همچنان ادامه یافت. این جریان در کنار برنامه‌های گسترده نظامی موجب فرسایش سریع توانائی مالی کشور گردید به گونه‌ای که در سال ۱۹۸۷ اقتصاد عراق در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. برپایه محاسبات انجام شده، هزینه اقتصادی جنگ در فاصله سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۵ معادل ۲۲۶ میلیارد دلار بوده است.^{۱۷} همچنین هزینه مالی ۱۳۰ میلیارد دلار، هزینه بازسازی ۶۵ میلیارد دلار، و بدهی‌های خارجی بین ۸۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد.^{۱۸} بدین ترتیب با احتساب بهره ۲۸ درصد، بدهی‌های عراق سالانه ۱۰ میلیارد دلار افزایش می‌یافت.^{۱۹} در عین حال به علت کمبود نیروی انسانی و سرمایه، تولیدات کشاورزی شدیداً کاهش یافته* و رقابتهای منطقه‌ای و بین‌المللی برای افزایش صادرات نفت و اقدامات نظامی ایران موجب کاهش شدید صادرات نفت عراق گردیده بود.

ویرانی‌های ناشی از جنگ و آینده تیره‌وتار اقتصادی عراق، با رفاه و وفور نعمت در دهه هفتاد شدیداً تعارض داشت، مضافاً اینکه انتظارات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مردم عراق در دهه هفتاد شکل گرفته بود. به عبارت دیگر، ثبات سیاسی - اجتماعی و نظامی به کارکرد مطلوب سیستم اقتصادی - یعنی فراهم شدن درآمد روبه‌رشد برای دولت - وابسته بود.

در سطح نظامی، وظیفه نیروهای مسلح عراق عبارت بود از تأمین ثبات داخلی و امنیت منطقه‌ای، فراهم ساختن امکانات لازم برای حکومت در جهت ایفای نقش قدرت منطقه‌ای و در دست گرفتن رهبری جهان عرب. اما همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، ایفای چنین نقشی تابع توانمندی‌های اقتصادی روبه‌رشد بود. در سطح سیاسی نیز مشروعیت حکومت، و در درون آن مشروعیت سیاسی شخص صدام حسین، هر دو به شرایط اقتصادی بستگی داشت.

۱۹۹۰ دیدگاه خود را نسبت به تحولات و شرایط تازه بین‌المللی چنین بیان داشت: مشکلات داخلی شوروی موجب ضعف این کشور در سیاست جهانی شده و در نتیجه، آمریکا به عنوان یک قدرت برتر در سیاست جهانی ظاهر گردیده است. این دگرگونی در قدرت نسبی دوا بر قدرت به زیان کشورهای عربی تمام شده است. حمایت آمریکا از مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل و همچنین حضور گسترده نیروی دریائی آمریکا در خلیج فارس که برای تسلط بر منابع نفت منطقه انجام گرفته، این نکته را به اثبات می‌رساند که آمریکا دارای اهداف امپریالیستی است و منافع اعراب را نادیده می‌گیرد. ملت عرب باید با امپریالیزم آمریکا مبارزه کند و عراق پیش قراول این مبارزه خواهد بود. در سطح منطقه عراق باید همان نقشی را ایفا کند که در گذشته نه چندان دور از آن شوروی بود.^{۲۶}

در این رویارویی، نفت یک حربه کلیدی به حساب می‌آید و کشورهای نفت خیز و ثروتمند منطقه، که عراق به ادعای خود برای دفاع از آنها مدت هشت سال جنگیده و زیانهای سنگینی متحمل شده بود، می‌بایست عراق را یاری دهند. لذا صدام حسین از عربستان و کویت تقاضا کرد از بدهی‌های عراق که حدود ۳۰ میلیارد دلار بود چشم ببوشند و ۳۰ میلیارد دلار دیگر نیز برای بازسازی عراق در اختیار بغداد قرار دهند. اما عربستان و کویت نه تنها به درخواستهای عراق تن ندادند بلکه (به تعبیر عراق) در توطئه‌ای شرکت جستند که هدف نهائی آن نابودی عراق و حکومت آن بود.

علل برداشت فوق را می‌توان چنین برشمرد:

۱- در طول جنگ هشت ساله عراق با ایران، آمریکا و بطور کلی کشورهای غربی از عراق حمایت دیپلماتیک می‌کردند و کمک‌هایی در اختیار آن کشور قرار دادند. اما پس از آن، غرب به رهبری آمریکا فعالانه بر ضد عراق دست به اقدام زده بود.^{۲۷}

۲- مدت کوتاهی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، انتقادات از عراق بخاطر نقض حقوق بشر آغاز گردید و در پی اعدام فرزند بازوف، تبلیغات گسترده‌ای در جهت محکوم کردن آن دولت به راه افتاد. مارگرت تاچر نخست‌وزیر وقت انگلستان، اعدام بازوف را یک «اقدام وحشیانه» خواند^{۲۸} و نشریه Middle East Watch چاپ واشینگتن اعلام کرد: «دولت عراق یکی از خشن‌ترین و سرکوبگرترین دولتهاست».^{۲۹}

۳- سیاست تسلیح مجدد عراق شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته بود. درحالی که انتظار می‌رفت طرح‌های هسته‌ای عراق ظرف سه سال به ثمر برسد، در ۲۸ مارس ۱۹۹۰، ۴۰ کریتون که برای حمل به عراق آماده بود، در فرودگاه هیترو لندن توقیف شد. تبلیغات در مورد کوشش‌های عراق برای تولید یک «آبرتوب» و انتقادات شدید از برنامه‌های عراق در زمینه تولید موشک، همه و همه بیانگر این نکته بود که حمایت غرب از عراق به پایان رسیده است و غرب خود را برای اقدام بر ضد عراق آماده می‌کند.

مواضع سیاسی و ایدئولوژیک رهبران عراق وارد ساخت. چرا که اقتصاد برنامه‌ریزی شده و متمرکز و همچنین سوسیالیزم و حکومت تک‌حزبی از اصول برجسته ایدئولوژی حزب بعث بود و این حزب وجود خود را بر مبنای آنها توجیه می‌کرد.

در پی تجاوز شوروی به افغانستان و خودداری مسکو از ارسال سلاح به عراق، دولت عراق تمایل بیشتری به همکاری با غرب و کشورهای محافظه کار منطقه از خود نشان داد زیرا اصلاحات و آشتی با مخالفان داخلی که هر دو تا اندازه‌ای واکنش به تحولات بلوک شرق به حساب می‌آمد، نمی‌توانست احساس عدم امنیت مربوط به از دست رفتن یک متحد ابر قدرت را جبران کند.

در سطح منطقه‌ای، شوروی از بازیهای سیاسی کنار رفته و همزمان با آن، نزدیک‌ترین شریک عراق در غرب، یعنی فرانسه، به اردوگاه آمریکا پیوسته بود. در نتیجه دو پشتیبان بزرگ عراق یعنی شوروی و فرانسه، از معادلات سیاسی خاورمیانه خارج شده بودند. به عبارت دیگر، پس از بازی موازنه قدرتی که برای چهار دهه در سطح منطقه و جهان جریان داشت، کفه ترازوی عراق سبکتر به نظر می‌رسید و در مقابل، دست آمریکا و اسرائیل بالاتر.^{۳۰} بنابراین، امید نابود شدن اسرائیل به دست اعراب با رهبری عراق (اگر هم واقعیت می‌داشت) برای همیشه یا دستکم در آینده قابل پیش‌بینی از میان می‌رفت.

تجاوز عراق به ایران نیز باید در قالب رقابت برای کسب رهبری در خلیج فارس بررسی گردد.^{۳۱} اما یادآوری می‌شود که بدون حمایت شوروی از عراق و انزوای تدریجی حکومت بغداد در سطح منطقه و جهان، و همچنین با توجه به این که سیاست موازنه قدرت آمریکا پس از جنگ ایران و عراق به ضرر عراق تمام می‌شد، عراق توان در دست گرفتن رهبری خلیج فارس را از دست می‌داد. مضافاً اینکه بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران، عراق دیگر نمی‌توانست بر شرکت جمهوری اسلامی در بازی نظامی در خلیج فارس انگشت بگذارد.

تحت شرایط فوق، احتمال تحقق اهداف سیاست خارجی عراق یا در واقع آرزوهای صدام حسین که ذیلاً به آن اشاره می‌شود بسیار ضعیف به نظر می‌رسید:

- تسلط بر خلیج فارس یا دستکم کسب رهبری در آن؛
- در دست گرفتن رهبری جهان عرب (برای مبارزه با اسرائیل)؛
- اتحاد اعراب به رهبری عراق.

به عبارت دیگر، عراق دیگر نمی‌توانست امید یا انتظار داشته باشد که در آینده نقش‌های پیش‌بینی شده‌ای را که از آن خود می‌پنداشت بازی کند.

سیستم حق و توی بالقوه

صدام حسین در نشستی از سران کشورهای عرب در ۲۳ ژانویه

فرآیند تصمیم‌گیری

چه رابطه‌ای می‌توان بین فشارهای افقی، نقطه عطف و مناقشات برون‌مرزی برقرار کرد و این رابطه چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه‌ای که در این تحقیق مورد تأیید قرار می‌گیرد این است که دو مضموم «فشارهای افقی» و «نقطه عطف» نقش تعیین کننده‌ای در تصمیم به استفاده از قدرت نظامی در رابطه با کویت بازی کرده است. فرضیه دیگر این است که فشارهای داخلی و خارجی موجب تشدید یکدیگر شده و مشترکاً در تصمیم نهائی - استفاده از زور - مؤثر بوده است.

رابطه علی فشارها و تصمیم به استفاده از قدرت نظامی، از دو دیدگاه مختلف قابل بررسی است. این دو دیدگاه را می‌توان تحت عنوان نظریه «دشمن تراشی» و نظریه «راهزنی» مطرح ساخت. برپایه نظریه «دشمن تراشی»، ماجراجوئی‌های برون‌مرزی و جنگ ابزارهائی است برای مقابله و مبارزه با مشکلات و بحرانهای داخلی. فرض بر این است که جنگ یا سیاست خارجی تهاجمی و خشونت‌آمیز، احساس وجود یک دشمن خارجی را ایجاد می‌کند و این امر موجب همبستگی داخلی می‌شود، مناقشات داخلی را کاهش می‌دهد و زمینه را برای حمایت از نخبگان حاکم فراهم می‌کند.^{۳۵}

اما می‌توان رابطه معکوس بین دو متغیر فوق را هم مطرح کرد، بدین معنی که در شرایط نارضایتی و بی‌ثباتی داخلی مناقشات برون‌مرزی می‌تواند منجر به درگیری‌های عمیق داخلی شود.^{۳۶} گرچه در حکومت‌های اقتدارگرا که قدرت در دست عده محدودی متمرکز شده است عامل تعیین کننده رضایت مردم نیست بلکه همبستگی حکومتگران و حمایت آنها از رئیس خود می‌باشد.^{۳۷} این موضوع در نوشته‌های برخی از پژوهشگران به شرح زیر مورد بحث قرار گرفته است:

۱- آنچه برای حکومتگران و رهبران عراق در اولویت قرار دارد، حفظ قدرت است. کوبو از باب مثال می‌نویسد که نویسندگان مختلف با گرایشهای سیاسی گوناگون در مورد این نکته که هدف اساسی حزب بعث حفظ قدرت است، اتفاق نظر دارند.^{۳۸} شهرام چوبین می‌نویسد که سیاستهای صدام ادامه و نتیجه محاسبات سیاسی داخلی است. نفع او در بقاء حکومت است، نه در [تأمین] منافع ملی.^{۳۹}

۲- عراق برای رهایی از مشکلات داخلی و ایجاد همبستگی و اتحاد در داخل دست به جنگ زد.^{۴۰} حیدری در این مورد می‌نویسد: «در دوم ماه اوت ۱۹۹۰ عراق به کویت حمله کرد تا توجه شهروندان خود را از مسایل اقتصادی و اجتماعی منحرف کند.»^{۴۱}

از دیدگاه نظریه «فشارهای افقی» محدودیت امکانات، سیستمهای درونگرا و رسوخ‌پذیری ایجاد می‌کند، اما دولتها

ادعاهای صدام مبنی بر اینکه عراق به سلاحهای هسته‌ای نیاز ندارد، چون می‌تواند با سلاحهای شیمیائی نیمی از اسرائیل را نابود کند^{۴۲} وضع عراق را وخیم تر ساخت. نگرانی عراق از این بود که اسرائیل، با تشویق غرب، حمله سال ۱۹۸۱ به نیروگاه هسته‌ای اسیراک را تکرار کند. صدام حسین طی سخنانی در ژانویه ۱۹۹۰ به اسرائیل هشدار داد که حق تلافی و دفاع مشروع از آن عراق نیز هست؛ همچنین تأکید کرد که عامل اصلی چنین اقدامی برضد عراق، آمریکا خواهد بود. به عبارت دیگر، تصور عراق این بود که هدف یک توطئه چندملیتی قرار گرفته است^{۴۱} اما با توجه به اینکه امپریالیزم نمی‌تواند شکستی نظامی بر عراق تحمیل کند یک جنگ چریکی اقتصادی با همکاری تعدادی از کشورهای عربی در خلیج فارس برضد عراق به راه انداخته است.^{۴۲}

طارق عزیز در ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۰ کویت را به اتخاذ سیاستهای ضد عراقی به منظور تضعیف عراق متهم ساخت و ادعا کرد که کویت و امارات عربی متحده «طرح بین‌المللی افزایش عرضه در بازارهای نفتی جهان» را از طریق عدم رعایت سهمیه‌های خود [در اوپک] به اجرا گذاشته‌اند.^{۴۳}

از دید دولت عراق، هدف اقدامات فوق عبارت بود از آغاز یک جنگ اقتصادی برضد عراق برای نابود کردن حکومت آن. طارق عزیز این نظر را صریحاً بیان کرد: «ما دیگر توان پرداخت هزینه واردات غذا را نداریم. این یک جنگ واقعی و هدف آن تحمیل گرسنگی بر ما بود. ما به این نتیجه رسیدیم که این یک توطئه‌ای بین‌المللی برای نابود کردن عراق است. کویت هرگز نمی‌توانست بدون حمایت یک ابرقدرت این طرح را به اجرا بگذارد. هدف توطئه عبارت بود از نابود کردن رژیم سیاسی عراق از طریق نابود کردن اقتصاد عراق»^{۴۴}

عراق در سطح منطقه و جهان کاملاً منزوی شده بود. احساس عراق این بود که از لحاظ سیاسی و اقتصادی در محاصره و مورد تجاوز قرار گرفته است. بدین ترتیب احساس عدم امنیت در سطح داخلی توسط تهدیدات خارجی تشدید و تقویت می‌شد.

مشاهده می‌شود که بر اثر دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل مفروضه‌های قبلی در مورد امنیت عراق اعتبار خود را از دست داده بود. تحولات ناگهانی موجب بی‌اعتمادی عراق به متحدان و حامیانش گردیده بود. همان‌گونه که نظریه سیکل قدرت پیش‌بینی می‌کند، نتیجه شرایط فوق احساس شدید بدگمانی و بی‌امینیتی است؛ نگرانی درباره نقش و جایگاه عراق و اهداف بلندمدت سیاست خارجی اش. ناتوانی از تحقق بخشیدن به اهداف آرمانی، حکومت‌های آرمانگرا را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا اعتبار ایدئولوژیک آنها خدشه‌دار می‌شود و عامل توجیه‌کننده وجودشان مورد تردید قرار می‌گیرد.

لذا می‌توان به این نتیجه رسید که در ماه‌های قبل از تجاوز به کویت، دولت عراق با دو نقطه عطف - یکی در سطح داخلی و دیگری در سطح خارجی - روبرو بوده است. بعلاوه این دو نقطه عطف یکدیگر را تشدید می‌کرده‌اند.

برداشتها و قضاوت تصمیم‌گیرندگان اثر بیشتری می‌گذارد و به شدت زمینه را برای پیدایش و مطرح شدن متغیرهای مربوط به شخصیت در فرآیند تصمیم‌گیری فراهم می‌کند.

دو نکته‌ای را که پیشتر مورد بررسی قرار گرفت یادآوری می‌کنیم. نخست اینکه سیستم سیاسی عراق در شخص صدام حسین خلاصه می‌شود و اراده او، اراده دولت و نظام سیاسی عراق است. دوم اینکه هدف رهبر عراق در سطح داخلی و خارجی به حد اقل رساندن زیان بوده است. در این مورد، هوت و همکارانش می‌نویسند: «زمانی که انتخاب اشخاص بر مبنای به حداقل رساندن زیان است، احتمال خطرپذیری آنان بیشتر است.»^{۴۵} تمایل به خطرپذیری پیوند لازم و منطقی را بین فشارهای افقی و عدم اطمینان از یک سو و شرایط مناقشه‌زا از سوی دیگر برقرار می‌کند.^{۴۶}

در این مقطع از تحقیق، برای تبیین رفتار عراق پیش از تجاوز به کویت، دو تحلیل متفاوت در برابر ما قرار دارد. استدلال اول چنین است که شخصیت و ویژگی‌های روانی تصمیم‌گیرنده (عنصر روانی)^{۴۷} نقش تعیین‌کننده‌ای در ماجرا داشته و زمینه‌ساز تجاوز به کویت بوده است. استدلال دوم این است که عراق تحت تأثیر شرایط پُرفشار و همچنین شرایط سیاسی حاکم در نقطه عطف دست به اقدام زده است زیرا:

- سیستم ارتباطات کارکرد لازم را نداشته؛
- در سایه ساختار جدید بین‌المللی، علائم ارتباطی همان مفاهیم گذشته را نداشته و در نتیجه ممکن است ارتباطات ناقص یا به اشتباه بوده باشد؛
- ابهام و پیچیدگی وضع و احساس عدم امنیت ناشی از انواع فشارها ممکن است موجب بدفهمی و سوء برداشت شود؛
- این احتمال وجود دارد که تصمیم‌گیرنده ارزشها، انتظارات و امیدهای خود را به آینده فرافکنی کند؛
- محدودیت زمانی می‌تواند تشدیدکننده نیروها و عوامل غیرعقلانی باشد؛
- تصمیم‌گیرنده ممکن است متناسب با تمایلات و ویژگی‌های روانی خود تیری در تاریکی شلیک کند؛^{۴۸}
- منطبق با ساختارهای داخلی^{۴۹} (تنها نوع رفتاری که تجربه شده است)، سیاستمداران ممکن است از قدرت نظامی - که پیوند لازم را بین قدرت، امنیت و نگرانی برقرار می‌کند - بعنوان یک ابزار مناسب برای سیاست خارجی استفاده کنند.

□□ زیرنویس:

۱. برای نمونه بنگاه کنید به: - Pierre Salinger, Eric Laurent, *Guerre du Golf, Le dossier secret*, Olivier Orban, 1991.
- Chapour Haghghat, «Les dessous de la guerre du Golf», dans, *Le Monde Diplomatique*, Avril 1992, pp. 15-16.

می‌توانند برای جبران کمبودها سیاستهای واکنشی و جبرانی از خود نشان دهند. دولتها ممکن است از عدم توازن قدرت استفاده کنند و درصد جبران عدم توازن امکانات برآیند. به بیان دیگر، یک دولت می‌تواند، همانند عراق، از قدرت نظامی بهره جوید و به تصاحب آنچه نیاز دارد بپردازد. شواردناده وزیر امور خارجه وقت شوروی، مسئله فوق را به این شکل عنوان کرده بود: «جامعه بین‌الملل نمی‌تواند تحمل کند که دولتها و حکومت‌های خشن مانند رازن‌ها عمل کنند.»^{۴۲}

در نظریه سیکل قدرت، همچنین آمده است:

۱- دولتها سعی می‌کنند فاصله میان منافع و نقش را پُر کنند. به عبارت دیگر، می‌کوشند تعادلی بین قدرت و نقشی که از راه سیاست خارجی (که انتظارات و امیدها را نیز در بر می‌گیرد) بازی می‌کنند، به وجود آورند.

۲- مرحله بی‌ثباتی زمانی پیش می‌آید که قدرت یک بازیگر به اوج خود رسیده و سیر نزولی آغاز کرده باشد. در این مرحله است که یک دولت احساس می‌کند به وضع ضعیف‌تری تنزل پیدا خواهد کرد و منافع و انتظاراتش تهدید می‌شود.

۳- تحت شرایط بی‌ثباتی و دگرگونی، دیگر منابع بی‌ثباتی ممکن است نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کنند.^{۴۳}

حال ببینیم مکانیزم اثرگذاری فشارهای افقی و نقطه عطف چه بوده، فشارها چگونه بعنوان عامل محرک جنگ عمل کرده و پیش توسعه‌گرانی و فرآیند تصمیم‌گیری چه صورتی داشته است.

فرض بر این است که تصمیم نتیجه یک فرآیند تصمیم‌گیری مبتنی بر محاسبه سود و هزینه است. بنابراین الگوی تصمیم‌گیری مناسب الگوی تصمیمات عقلانی است. از این دیدگاه، کارکرد استراتژی عبارت است از برقرار کردن رابطه منطقی و عقلانی بین امکانات و اهداف. به عبارت دیگر، تصمیم براساس یک سلسله پارامترها و با استفاده از تحلیل سود - هزینه اتخاذ می‌شود.

در مورد عراق، به لحاظ تحول و دگرگون شدن ساختار جامعه بین‌الملل، مفروضات گذشته راجع به قواعد و هنجارهای رفتاری اعتبار خود را از دست داده و لذا پارامترها نیز دگرگون شده بود. تصمیم‌گیرنده با وضع کاملاً جدیدی مواجه بود که در آن خطوط کلی برای هدایت رفتار بازیگران وجود نداشت. بعلاوه فشارهای افقی در داخل عراق به فشارهای بین‌المللی افزوده شده و حالت بی‌ثباتی و سردرگمی را دوچندان می‌کرد. شرایط بین‌المللی که تحت آن تصمیم گرفته می‌شد، شباهت زیادی به شرایط بحرانی داشت.

در شرایط بحرانی، متغیرهای مؤثر در رفتار عبارت است از: زمان (که بسیار محدود است)، اطلاعات (دربرگیرنده عوامل کمی، کیفی و عنصر تغییر اطلاعات)،^{۴۴} پیچیدگی اوضاع (که مستقیماً بر توان درک پیش‌بینی تصمیم‌گیرنده اثر می‌گذارد)، ادراکات و ویژگی‌های روانی تصمیم‌گیرندگان.

نگرانی و فشار از مهمترین ویژگی‌های بحران است که وزن ارزشهای دخیل در موضوع را افزایش می‌دهد و در نتیجه روی

زیر صفحه.
* با در نظر گرفتن عملکرد عراق در خاورمیانه، موضوع مبارزه با اسرائیل به عنوان یکی از اهداف عالی سیاست خارجی آن کشور را باید با دیده تردید نگریست، اما از آنجا که دولت عراق آن را در رأس اهداف خود مطرح می‌کند، به هر حال باید مورد اشاره قرار گیرد.

26. Nye, op.cit., p.155.
27. Salinger and Laurent, op.cit., p.32. در این مورد رجوع شود به 32. و داریوش اخوان زنجانی، هیاهوی بسیار برای چه؟ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۷۶-۷۵، صص ۳۹-۳۴.
28. Keesings, op.cit., Vol. 36, No. 3, March 1990, p.37332.
29. Keesings, op.cit., Vol. 36, No.4, April 1990, p. 37425.
۳۰. صدام حسین در سخنرانی دوم آوریل ۱۹۹۰ اعلام کرد: ۱- هر کشوری که عراق را با سلاح‌های هسته‌ای تهدید کند، با سلاح‌های شیمیایی نابود خواهد شد؛ ۲- جریان کربتون توسط آمریکا، انگلستان و اسرائیل بعنوان یک دام مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ۳- غرب در جستجوی بهانه‌ای برای حمله نظامی اسرائیل به عراق است.

Keesings, Ibid.
31. A. Fontaine, op.cit., p.186.
32. Salinger and Laurent, op.cit., p.47.
33. Keesings, op.cit., Vol.36, No.4, p.37390.
34. Salinger and Laurent, op.cit., p.213.
* Escapegoat Theory.
35. T. Clifton Morgan and Kenneth N. Bickers, Domestic Discontent and External Use of Force, in the **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 36, No.1, March 1992, p.31.
36. Ibid, p.29.
37. Ibid, p.33.
38. Kubba, op.cit., p.49.
39. Sh. Chubin, op.cit., p.10.
40. Ibid.
41. op.cit., p.35.

۴۲. به نقل از

Salinger and Laurent, op.cit., p.128.
43. Doran, op.cit., p.21.
۴۴. ظاهراً پیامهائی که راجع به نظرات آمریکا به عراق انتقال داده می‌شده، یا عمداً همراه کننده بوده یا به گونه‌ای تنظیم می‌شده که به صورتهای مختلف قابل تفسیر باشند. رجوع شود به
Nye, op.cit., p.155, and Salinger and Laurent, op.cit.
45. Paul Huth, D. Scott and Christopher Gelpi, System Uncertainty, Risk Propensity and International Conflict among the Great Powers, in the **Journal of Conflict Resolution**, Vol. 36, No.3, September 1992, p. 482.
46. Ibid, p. 488.

۴۷. آیا حسنی مبارک اعلام نکرده بود که «صدام بیمار روانی است»؟
Salinger and Laurent می‌نویسند او تنها رهبر عرب نبود که چنین اعتقادی داشت. همان، ص ۱۳.

* همان گونه که پیشتر عنوان شد، ممکن است صدام حسین در دام آمریکا افتاده باشد. شاید؛ اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که صدام حسین بازیگر کم تجربه‌ای نبوده است.

۴۸. در کتاب **Social and Foreign Affairs in Iraq** که پیشتر به آن اشاره شد، اطلاعات و داده‌های جالبی راجع به صدام حسین و رفتار او وجود دارد. یادآوری برخی از مفاهیم و عناوین کلیدی می‌تواند چراغ راهنما باشد: مبارزه (صص ۷ و ۸)، از خودگذشتگی (صص ۳۱ تا ۳۶)، عراق بعنوان نمونه برای دیگران (صص ۳۹ تا ۵۷)، نسلهای آینده (ص ۳۶)، رهبری (ص ۲۹)، خطرپذیری (ص ۶۸)، جایگاه عراق در جهان دوقطبی و چند قطبی و نقش رهبری عراق تحت شرایط فوق (صص ۷۰ تا ۷۲).

۴۹. جنگ از ابزارهای سیاست خارجی است، اما با استفاده از خشونت در داخل مرزها متناسب است و هماهنگی دارد.

- Richard Falk, «Can U.S. Policy Towards the Middle East Change Course?», in **The Middle East Journal**, Winter 1993, Vol. 47, No.1, pp. 11-20.

2. Richard Falk, op. cit., p.13.
3. Nazli Choucri and Robert C. North, «Dynamics of International Conflict: Some Policy Implications of Population, Resources and Technology», in **Theory and Policy in International Relations**, ed. by R. Tanter & R.H. Ullman, Princeton University Press, 1972, pp.80-122.

4. Ibid, p. 85.
5. Ibid, p.90.
6. Charles F. Doran, **Systems in Crisis; New Imperatives of High Politics at Century's End**, Cambridge University Press, 1991.

همچنین، داریوش اخوان زنجانی، بحران در سیستم‌ها؛ ثبات و بی‌ثباتی در سیستمهای بین‌المللی، در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۷۴، صص ۱۷۱-۱۶۱.

7. Shahram Chubin, Iraq: Domestic Politics, Foreign Policy, in **Middle East Monitor**, December 1992, Vol.1, No.4, pp.4-23.

همچنین رجوع شود به:

N. Haidari, Iraq in the Aftermath of the Gulf War, Background of the Crisis and its Implications, in Ibid, pp. 24-46.

8. Helen Chapin Metz (ed.), **Iraq: A country Study** (Area Handbook Series), May 1990, pp.79 and 98.

9. Haidari, op. cit., p. 26.
10. Metz, op. cit., p. XXX.
11. Ibid, p. 11.

۱۲. اولین نمایشگاه بین‌المللی عراق برای تولیدات نظامی بین ۲۸ آوریل و ۲ ماه مه سال ۱۹۸۹ برگزار گردید. رجوع شود به:

- Haidari, op.cit., Ibid, p. XXVIII.

13. Haidari, Ibid, p. 33.
14. Metz, op. cit., p. XXVII.

ایدئولوژی حزب بعث عبارت بود از سکولاریزم، سوسیالیزم و بان‌عریزم. اما در زمان جنگ با ایران، هویت ملی، اسلام و مالکیت خصوصی جانشین آنها شد.

Chubin, op. cit., p.5.

15. Metz, op. cit., p. 224.
16. Ibid, p. 229.
17. Ibid, p. 124.

18. Haidari, op.cit., p. 33, and Laith Kubba, **The War's Impact on Iraq in the Iran-Iraq War**, edited by Farhang Rajaei, University Press, Florida, 1993, p.48.

19. Joseph. S. Nye Jr., **Understanding International Conflicts**, Harper Collins College Publishers, 1993, p. 154.

* در دهه‌های شصت و هفتاد، واردات فرآورده‌های کشاورزی ۱۶ درصد کل واردات را تشکیل می‌داد، اما در سال ۱۹۸۴ به ۲۲ درصد کل واردات عراق افزایش پیدا کرد.

20. **Saddam Hossein, Social and Foreign Affairs in Iraq** (Collected Speeches), Translated by Khalid Kishtaing, Groom Helm, London, 1979, p.39.

21. Salinger and Laurent, op.cit., p.213.
22. Keesings Record of Contemporary Archives, Vol. 36, No. 7-8, 1990, p. 37621.

۲۳. یکی بدون دیگری، مترجم عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر فاتح، تهران: ۱۳۷۱، ص ۱۸۷.

24. Nye, op.cit., p.155.
25. Metz, op.cit., p.232.

جیمز بیل می‌نویسد که «علت اصلی جنگ، کشمکش سیاسی بر سر تسلط بر خلیج فارس بود»، شیر و عقاب، ص ۴۰۹.